

تحلیلی بر تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری قاضی بیضاوی

محمد کشاورز بیضایی^۱

دانش‌آموخته دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه تبریز
تاریخ دریافت مقاله: ۹۷/۱۲/۲۶ تاریخ پذیرش مقاله ۹۸/۴/۱۵

چکیده

نظام التواریخ اثر موجز قاضی بیضاوی در دوره مغولان، با وجود موقعیت مهم زمانی و همچنین مستندات مکرر مورخان بعدی به آن، از سوی مورخان و نویسندگان متأخر چندان مورد توجه نبوده و حتی منجر به ابراز نظرهای دوگانه درباره آن شده است. در این جستار با روشی تحلیلی - توصیفی، ویژگی‌های معرفت تاریخی قاضی بیضاوی در نظام التواریخ و در عین حال میزان توفیق آن مورد بررسی قرار گرفته است. یافته‌های این پژوهش حاکی از آن است که عوامل و ویژگی‌هایی نظیر اعتقادات کلامی وی به خصوص گرایش به مذهب کلامی اشعری، جایگاه وی به عنوان قاضی القضاة و مفسر قرآن بر اساس همان نگاه اشعری، منجر به اولویت فقه، کلام و تفسیر بر تاریخ در دستگاه معرفتی و مبادی اندیشه‌ورزانه وی شده و دانش تاریخ نتوانسته است حضوری اصیل در نظام فکری وی داشته باشد. با این حال ویژگی‌هایی در تاریخ‌نگاری بیضاوی وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها را به قرار زیر می‌توان برشمرد: تعلق خاطر به گذشته فارس به عنوان زادگاه خویش، باور به امر قدسی در تاریخ، مشیت باوری، توجه به تاریخ به مثابه ابزاری انتفاعی در خدمت شریعت (خیر دنیا و عقبی)، غلبه توصیف بر تحلیل، پاکیزه‌نویسی و گرایش به زبانی ساده و ایضاحی.

واژه‌های کلیدی: بیضاوی، نظام التواریخ، معرفت تاریخی، تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگاری.

مقدمه

اساساً میان چیزها آن‌گونه که هستند و آن‌گونه که فکر می‌کنیم، شکافی وجود دارد. شناخت یا معرفت‌عنوانی است که به تلاش‌های ما جهت پر کردن این شکاف اطلاق می‌شود (استنفورد، ۱۳۸۲: ۱۰۷). در دانش تاریخ عطف به این مسئله، دست‌یابی به شناخت دنیای گذشته و نحوه درک ما از آن، همواره یکی از مهم‌ترین بحث‌های این حوزه بوده است. به عبارتی مورخان همواره به دنبال شناخت دنیای گذشته و درک آن از طرق گوناگون بوده‌اند و سؤالات مختلفی در مورد میزان اعتبار شناخت تاریخی، مطرح شده است. اینکه آیا تاریخ برساخته مورخان است؟ آیا می‌توان به آنچه که تحت عنوان تاریخ نگارش شده است اعتماد کرد؟ آیا امکان بازسازی گذشته بدان‌گونه که واقع شده است وجود دارد؟ و سؤالات دیگری از این‌گونه، همه در ارتباط با معرفت تاریخی و شناخت حاصل از دانش تاریخ قرار دارند.

معرفت‌شناسی به زمینه‌های دانش و چگونگی حصول انسان به درک از جهان می‌پردازد (بوریل و مورگان، ۱۳۸۳: ۹). به این اعتبار، معرفت‌شناسی دانشی است که به بررسی حقیقت، منابع و اعتبار معرفت مربوط می‌شود و به سؤالاتی پاسخ می‌دهد که در مورد چیستی معرفت، چگونگی دست‌یابی و راه‌های رسیدن به آن مطرح می‌شوند (دانشور و دیگران، ۱۳۸۰: ۸). لذا هر علمی «شناخت چیزی» است؛ اما معرفت‌شناسی «شناخت خود شناخت» یا شناخت معرفتی است که از آن علم حاصل می‌شود و به بررسی نقادانه علوم، روش‌ها و نتایج آنها می‌پردازد (مفتخری، ۱۳۹۰: ۶۲). از دیگر سوی روش نیز مقوله‌ای معرفتی و برآمده از شناخت و معرفت آدمی است که امکان بازنمایی بینش تاریخی را فراهم می‌نماید؛ بنابراین بین تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری هر نویسنده‌ای در هر دوره، رابطه‌ای دو سویه و متقابل وجود دارد.

دوره ایلخانان از حیث رشد تاریخ‌نگاری و فزونی آثار تاریخ‌نگارانه، از دوره‌های کم‌نظیر تاریخ ایران به شمار می‌رود. تصور اینکه در مدت زمانی کوتاه، این دوره بتواند مهم‌ترین و بیشترین حجم متون تاریخ‌نگارانه را به دنیای ادبیات عرضه نماید هر پژوهشگری را به تأمل برمی‌انگیزد. با این همه وقوع حوادث تکان‌دهنده تاریخی در این دوره، چون هجوم مغول، سقوط سلسله خوارزمشاهیان، سقوط اسماعیلیان، سقوط خلافت عباسی، تشکیل امپراتوری مغول و به تبع آن سلسله ایلخانی در ایران و عواملی دیگر نظیر علاقه‌مندی مغولان به تاریخ، عنایت و توجه خاندان‌های دیوانی و فاضلی مانند جوینی و رشیدی، شکل‌گیری و تولید این حجم گسترده از

آثار تاریخ‌نگارانه را محقق و امکان‌پذیر کرده است. چنانکه تاریخ‌نگاری‌های بزرگ جهانگشا اثر عظاملك جوينی، جامع التواريخ اثر خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی و تاریخ وصاف اثر شهاب‌الدین عبدالله شیرازی، به عنوان نمایندگان مهم تاریخ‌نگاری این دوره، محصول همین رویدادها و حوادث تکان‌دهنده تاریخی دوره ایلخانان و مغولان بوده است.^(۱) در این میان، نظام التواريخ تنها اثری است که در عرصه تاریخ‌نگاری دوره ایلخانان، از حیث زمانی در فاصله بین تدوین تاریخ جهانگشای جوينی و تاریخ طبقات ناصری از یک طرف (تا حدود ۶۵۴ هـ.ق) و جامع التواريخ خواجه رشیدالدین همدانی از طرف دیگر (نوشته شده بین سال‌های ۷۱۰-۷۰۰ هـ.ق) به رشته تحریر درآمده است. از دیگر سوی این اثر نماینده دورانی است که مغولان دیگر ثمره فتوحاتشان را در ایران، با تثبیت سلسله ایلخانی برداشت نموده‌اند.

با اینکه درباره معرفت تاریخی قاضی بیضاوی در نظام التواريخ، پژوهش مستقلی صورت نگرفته است؛ اما در مورد میزان ارزش و اهمیت نظام التواريخ، نظریات دوگانه‌ای ابراز شده است. از یکسو مورخان و پژوهشگرانی چون ادوارد براون و عبدالحسین نوایی، آن را به نوعی فاقد ارزش چاپی و استنادی دانسته‌اند (براون، ۱۳۳۷/۳: ۱۴۳؛ مستوفی، ۱۳۳۹: مقدمه) و از سوی دیگر ملك الشعرا بهار از آن تجلیل به عمل آورده و از قاضی بیضاوی به عنوان مورخی «پاکیزه‌نویس» یاد کرده است (بهار، ۱۳۳۷/۳: ۱۷۹). چارلز ملویل و همچنین میرهاشم محدث در مقدمه‌اش بر این کتاب، از آن روی که نظام التواريخ، مورد ارجاع و استناد مورخان دوره‌های بعدی چون خواندمیر، میرخواند، حمدالله مستوفی و حتی میرزا حسین فسایی نویسنده فارسنامه ناصری قرار گرفته، آن را اثری مهم و درخور توجه می‌دانند (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۱؛ ملویل، ۱۳۸۳: ۷).

این اثر را نمی‌توان به خاطر ایجاز و یا عدم ارائه روایت حتی در حداقلی‌ترین صورت آن و یا به هر دلیل دیگری کنار گذاشت و پژوهش درباره آن را رها نمود؛ چراکه این اثر، بخشی از فرایند تاریخ‌نگاری ایرانی به حساب می‌آید و معرف نگاه بخشی از علما، مفسران و فقها به تاریخ است. کنار گذاشتن این اثر و نپرداختن به آن امکان بررسی بخشی از نگاه به تاریخ در طول حیات فرهنگی ما را از بین می‌برد و یا در سایه قرار می‌دهد؛ بنابراین واکوی این اثر و آثاری از این دست می‌تواند ویژگی‌ها، ابعاد، زوایا و در عین حال موانع و دلایل ناکامی تاریخ‌نگاری در ایران را روشن کند.

عطف به مطالب فوق‌الذکر، بحث معرفت تاریخی بیضاوی در نظام التواریخ، معطوف به نگرش نویسنده کتاب در عرصه تاریخ‌نگاری و چگونگی کسب این دانش و نتایج آن می‌شود. اینکه نویسنده اصولاً از نوشتن تاریخ چه اهدافی را مطمح‌نظر داشته؟ چه فایده‌ای را برای تاریخ متصور بوده است؟ چه ارتباطی بین تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری وی بوده؟ و شناخت تاریخی نزد وی چه جایگاه و اعتباری داشته؟ و منابع کسب این دانش را در چه می‌دانسته است؟ و نیز عامل تأثیرگذار بر نگرش نویسنده به تاریخ و تاریخ‌نگاری چه عواملی بوده‌اند؟ از سؤالات محوری و مهمی به شمار می‌روند که باید در این خصوص مطرح و پاسخ داده شوند.

۱. نظام فکری قاضی بیضاوی و ارتباط آن با دانش تاریخ

کانت (۱۷۲۴-۱۸۰۴ م) در ارتباط با حصول معرفت در ذهن آدمی به عناصر پیشینی و مقدم بر تجربه قائل است. وی در دو ساحت «حساسیت» و «فاهمه» معتقد به وجود عناصر پیشینی در ذهن است. وی زمان و مکان را عناصر پیشینی ذهن در ارتباط با حساسیت می‌داند که در انسجام معرفت آدمی دخیل و مؤثرند. به این اعتبار ما اشیاء را چنانکه بر ما پدیدار^۱، شده‌اند می‌شناسیم نه آن‌چنان که فی‌نفسه وجود دارند^۲ و دستمان از نیل به حاق و کنه اشیاء چنانکه هستند کوتاه است. به این ترتیب هر آنچه پذیرای عناصر پیشینی ذهنی ما نشود و زمانی و مکانی نباشد، اصولاً از دایره معرفت معتبر و صحیح ما بیرون است (هارتساک، ۱۳۸۷: ۱۲)؛ لذا شناخت تاریخی نیز موقوف به زمان و مکان و البته وابسته به عناصر پیشینی ذهن است. طبعاً مورخان در رویارویی‌شان با رخدادها و جریان‌های تاریخی بر حسب زمان و مکان زیست‌شان و در وابستگی به شرایط فرهنگی، اعتقادی، اجتماعی و ... معرفت خاصی را از رخدادها و جریان‌های تاریخی کسب و ارائه می‌کنند.

قاضی بیضاوی در بیضای فارس به دنیا آمد. پیشینه خانوادگی وی حکایت از آن دارد که پدرش امام‌الدین عمر بیضاوی منصب قاضی‌القضاتی داشته است و از لحاظ فقهی اهل تسنن و از جنبه کلامی گرایش اشعری داشته است (مستوفی، ۱۳۳۹: ۷۰۶؛ سبکی، ۱۹۹۹: ۸/۱۵۷؛ Kohlberg: 1985/4, pp: 15-17). همین پیشینه خانوادگی و پرورش در خانواده‌ای با گرایش فقهی

1. PHENOMENON
2. Noumenon

شافعی و اعتقادات کلامی اشعری از قاضی بیضاوی نیز فردی معتقد به مذهب شافعی و اعتقادات کلامی اشعری پدید آورد، به ویژه اینکه جد پدری وی با دو واسطه شاگرد امام محمد غزالی نیز بوده است (بیضاوی، ۱۹۸۲: ۵۱-۵۸). همچنین بر اساس منابعی که زندگی‌نامه و ترجمه احوال بیضاوی را آورده‌اند، وی در دوران تحصیل، فقه را نزد پدرش آموخت (بیضاوی، ۱۹۸۲: ۱۴۸). به نظر می‌رسد که بیضاوی در زمینه تفسیر قرآن نیز اساتیدی داشته است که پس از گذراندن دوره تحصیل موفق به نگارش تفسیری از قرآن نیز شده است. همچنین زمینه شغلی بیضاوی با منصب قضا و شغل قضاوت پیوندی تنگاتنگ دارد؛ چنانکه بیضاوی در زمان آباء، پیش از سال ۶۷۰ هجری برای طلب منصب قضای شیراز به تبریز رفت (حاج منوچهری، ۱۳۸۳/۱۳: ۴۲۷) و سپس با حضور سونجاق نویان امیر مغولی فارس، در همان سال به مقام قضا در شیراز دست یافت (وصاف، ۱۳۸۳: ۱۱۷). همچنین در سفر دوم سونجاق نویان به شیراز قاضی بیضاوی و رکن‌الدین ابویحیی به صورت مشترک به قاضی‌القضاتی فارس گمارده شدند. به نظر می‌رسد بیضاوی بار دیگر در سال ۶۸۱ ه. ق. به تنهایی منصب قاضی‌القضاتی فارس را به دست آورد (حاج منوچهری، ۱۳۸۳/۱۳: ۴۲۷). وی احتمالاً بین سال‌های ۷۱۶-۶۸۵ ه. ق. در تبریز در گذشته است (حاج منوچهری، ۱۳۸۳/۱۳: ۴۲۷؛ کریمی‌نیا، ۱۳۶۷/۱۳: ۲۱۸-۲۱۹).

بنابراین بیضاوی پیش از آنکه مورخ باشد، قاضی، فقیه و مفسری است که بر اساس فقه شافعی و کلام اشعری می‌اندیشد، می‌نویسد و عمل می‌کند. در حقیقت قاضی بیضاوی وجودی انسانی است که در خانواده‌ای با زمینه شغلی قضائی و زمینه فکری اشعری و در یکی از پرآشوب‌ترین دوره‌های تاریخ ایران زیسته است، دوره‌ای که مغولان توانستند اسماعیلیه را از بین ببرند و با نابود کردن خلافت عباسی ضربه‌ای مهلک به خلافت اهل تسنن وارد کنند و زمینه برای رشد شیعه در ایران فراهم آید. پس قاضی بیضاوی به دلیل پیشینه کلامی و فقهی خود، بیش از اینکه نیاز به تدوین تاریخی دقیق و پر حجم به مانند جامع التواریخ حس کند، نیاز به تفسیر قرآن آن هم بر اساس اعتقادات اشعری را نیازی اولی‌تر می‌دانسته است. لذا اگر قاضی بیضاوی به تاریخ می‌پردازد، نقطه عزیمت خود را نه دانش تاریخ به ما هو تاریخ، بلکه در پیوند با قرآن و تفسیر قرار می‌دهد. همچنین همان‌گونه که خودش در مقدمه نظام التواریخ متذکر شده است، از آنجا که در علوم مختلف دینی موفق به نگارش کتابی شده بود، تلاش داشت تا تألیفی در زمینه تاریخ نیز داشته باشد. از مقدمه وی بر نظام التواریخ پیداست که فهم

وی از دانش تاریخ همان فهمی بوده است که در پارادایم تاریخ‌نگاری آن زمان نیز وجود داشته است. تاریخ از نگاه بیضاوی و بر اساس همین مقدمه‌اش، بازگوکننده تجربیات گذشتگان، راهنمای انسان از طریق تدبیر در وقایع و کنش‌های انسان‌های گذشته است. تاریخ در این نگاه موضوعیت خود را پیش از هر چیز از قرآن و کتاب‌های آسمانی و سپس فایده‌ای که با عنوان عبرت‌آموزی برشمرده می‌شود، حاصل می‌کند. بیضاوی در مقدمه نظام التواریخ می‌نویسد:

«تا در هر فنی از علوم دینی عجاله الوقت را در ربیعان شباب کتابی به تحریر پیوست، خواستم تا در علم تاریخ که معظم کتب الهی و صحف آسمانی به ذکر آن مشحون است و فواید دین و دنیا در مطاوی آن مضمون، تجارب احوال گذشتگان، ارباب تدابیر را مرشدهی مشفق و تدبیر حوادث و وقایع ایشان، راهروان را مذکری صادق، مختصری سازم مشتمل به ذکر مشاهیر انبیاء و اکابر علماء و سلاطین عظام و ملوک کرام و شطری از احوال ایشان بر وجه ایجاز بیان کنم [چنان‌که خواننده ملول نشود و اگرچه از زوایدی که به علم تاریخ، زیاده تعلق ندارد خالی باشد اما آنچه این علم را لایب بود به تمام ایراد کرده آمده است] و این کتاب را از تاریخ‌های معتبر فراهم آوردم و نظام التواریخ نام کردم، چه در آن سلسله حکام و ملوک ایران زمین که طول آن از فرات است تا به جیحون، بلکه از دیار عرب تا حدود خجند، چنان‌که یاد کرده‌اند از زمان آدم الی یومنا هذا و هو الحادی و العشرون من شهر الله محرم الحرام سنه اربع و سبعین و ست مائه هجریه بر سبیل ایجاز آوردم و آن را به چهار قسم نهادم و به زبان فارسی ساختم تا فواید آن عام باشد» (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۲).

همان‌گونه که پیش از این بیان شد، بیضاوی گرایش کلامی اشعری داشت و تفسیر خود را نیز بر همین مبنا به نگارش در آورد. تفسیر وی با عنوان *انوارالتنزیل و اسرار التأویل* یکی از تفاسیر معتبری است که به رغم حجم کمش، از تفاسیر مهم به شمار می‌رود. به نظر می‌رسد که وی در تفسیرش از تفاسیر مفتاح‌الغیب فخر رازی، کشاف زمخشری و تفسیر راغب اصفهانی بهره برده است (الذهبی، ۱۳۹۶: ق: ۱۹۶؛ مطهری، ۱۳۶۲: ۴۱۲-۴۱۳). با این همه کسانی که در مورد تفسیر بیضاوی پژوهش کرده‌اند، معتقدند که وی تأثیر زیادی از کشاف زمخشری پذیرفته است به نحوی که برخی تفسیر او را مختصرالکشاف نامیده‌اند (الاسنوی، ۱۴۱۶: ق: ۹۳). اعتقاد بیضاوی به کلام اشعری منجر شده است تا وی در بسیاری از موارد دست به رد و نقد آرای اعتزالی زمخشری بزند (رضوان، ۱۳۸۸: ۱۲۷)؛ اما آنچه که در ارتباط با نگاه وی به تاریخ و معرفت تاریخی می‌توان از اعتقادات اشعری وی برداشت کرد، بحث عدم اختیار و جبر انسان و نیز خلق افعال توسط خداوند است. از دید اشعریان خداوند خالق همه افعال است و تمام موجودات اعم از انسان و موجودات دیگر و نیز تمام افعال و کردار آنان اعم از زشت و زیبا، خوب و بد همه مخلوق خداوند است. بیضاوی در بحث خلق افعال به اصل معروف اشاعره که می‌گویند: «لا

مؤثر *إلا الله* «کاملاً پایبند است. وی نظریه کسب اشاعره را می‌پذیرد و به مانند آنان خداوند را خالق افعال بندگان می‌داند. برای مثال وی در تفسیر آیه *«والله خلقکم و ماتعملون»* (صفات/۹۶)، «ما» را موصوله می‌داند و آن را در تأویل «ماتعلمونه» می‌گیرد. به نظر او جوهر تمام کارهای انسان مخلوق خداست و شکل و ظاهر کارها هم اگرچه از جانب خود انسان است، اما در واقع خداوند آن را بر انجام آن قادر ساخته و اسباب و نیروی کار را خلق نموده است (بیضاوی، ۱۴۱۸/۵: ۸).

در حقیقت پیش‌ساختار فهم قاضی بیضاوی که در قالب اعتقادات اشعری، نگاه فقه‌آهنگی و زمینه تاریخی و اجتماعی دوره او است، منجر به اولویتی می‌شود که وی به فقه، کلام و تفسیر می‌دهد و در نتیجه تاریخی که می‌نگارد هرچند که در برخی موارد به خصوص در بحث از اسماعیلیه نزاری می‌توان نگاه اشعری وی در رد آن‌ها را دید؛^(۲) در بهترین حالت چیزی جز فهرستی از نام‌های انبیاء، شاهان، سلاطین و امراء نیست. وی در نگارش متن تاریخش حتی به ادعاهای خود در مقدمه کتابش نیز پایبند نبوده است. اگر بر اساس مدعای وی، تاریخ همان‌گونه که در کتاب‌های آسمانی و قرآن جهت عبرت‌آموزی بشر مورد استفاده قرار گرفته است و عاملی جهت هدایت انسان از طریق تفکر در زندگی گذشتگان و احوال آن‌ها باشد، تاریخی که قاضی بیضاوی ارائه می‌دهد خالی از چنین نگاهی است. به عبارتی شکافی عمیق بین ادعاهای قاضی بیضاوی در مقدمه کتابش و آنچه که در متن کتاب آمده است وجود دارد. این امر هم ناشی از اولویتی است که به کلام و فقه می‌دهد (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۴۸، ۱۱۵، ۱۱۶، ۸۰، ۸۱، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶) با این حال برخی از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری وی را می‌توان به صورت زیر برشمرد:

۲. رویکرد شریعت‌مدارانه و مذهبی

منظور از بینش شریعت‌مدارانه این است که مورخ در رویدادهای تاریخی از منظر دین تأمل کند (حسن‌زاده، ۱۳۸۸: ۸۲). نظام التواریخ یک تاریخ عمومی است که بیضاوی به فارسی نوشته و در آن از تاریخ جهان، از زمان خلقت و پیدایش آدم تا سال ۶۷۴ هجری سخن رانده است. در این اثر تاریخ انبیاء مقدم بر تاریخ ایران است. مؤلف از منظر تاریخ‌نگاری دینی و با زبانی موجز و مختصر به شاهان اسطوره‌ای و تاریخی ایران باستان، تاریخ انبیاء، خلفا، خلافت امویان و عباسیان،

سلسله‌های ایرانی صفاریان، سامانیان، غزنویان، دیلمیان، سلجوقیان، سلغریان، اسماعیلیان، خوارزمشاهیان و مغولان پرداخته است.

بیضاوی ساختار و اساس کتاب خود را بر چهار قسمت تنظیم و پی‌ریزی نموده است:

قسمت اول: در بیان شرح‌حال انبیاء، علماء و حکما.

قسمت دوم: دربارهٔ پادشاهان و ملوک ایران قبل از اسلام.

قسمت سوم: در شرح و توصیف حال خلفا و ائمه اسلام.

قسمت چهارم: در شرح‌حال سلاطین و ملوکی که در ایام خلافت بنی‌عباس تا سال ۶۷۴ هـ.ق. در ایران سلطنت کردند.

چینش فصل‌ها و چگونگی تدوین این اثر پرده از بینش و نوع تاریخ‌نگاری بیضاوی برمی‌دارد. اولویت دادن به انبیا، علماء و حکما در طبقه‌بندی نخست، بینش مذهبی بیضاوی را بلافاصله در ذهن متبادر می‌نماید. این امر هم به نظام اجتماعی و عقیدتی‌ای بازمی‌گردد که بیضاوی در آن واقع بوده است. در جامعه‌ای با ساختار مذهبی و دینی، نمی‌توان تولید آثاری خارج از عرف و سلطهٔ نظام دینی را انتظار داشت. در تاریخ‌نگاری اسلامی، تفحص در قوانین و معرفت تاریخی، رابطهٔ تنگاتنگی با قرآن کریم دارد و بیضاوی به واسطه تربیت دینی و فقهی، تاریخ خود را از منظر تاریخ‌نگری دینی و اسلامی و با تاریخ انبیاء آغاز می‌کند. آن‌چنان که در مقدمهٔ کتابش به این امر اذعان کرده است. قاضی در دوره‌ای زیسته که رویکرد به تاریخ این چنین بوده است، اعتقادات اشعری وی، رشتهٔ علمی وی که کلام، تفسیر و فقه بوده است امکان نگاه شریعت‌مدارانه را برای وی در مواجهه با تاریخ حاصل کرده است.

۳. تاریخ به مثابهٔ ابزاری انتفاعی در خدمت شریعت

بیضاوی به تاریخ به مثابهٔ ابزاری برای کمک‌بخشی به علوم مذهبی می‌نگریست تا از این طریق بتواند فایده‌ای از آن برای دنیا و آخرت ایجاد نماید. برای نویسندگان قرون میانه واقعیات تاریخی اولویت و موضوعیت ندارند. آنها عمدتاً به درس‌های تاریخ و فواید آن نظر دارند و مطالب و داده‌هایشان را در خدمت توضیح مسائل ارزشی و اخلاقی و اهمیت ظهور و افول سلسله‌ها و قدرت‌ها به کار می‌برند (ملویل، ۱۳۸۷: ۱۰). بیضاوی نیز از همان سطرهای آغازین

کتابش، انگیزه و قصد خود را از نوشتن نظام التواریخ با خواننده در میان می‌گذارد. او با تأسی از قرآن کریم و معارف اسلامی هدف از نوشتن تاریخش را عبرت‌آموزی می‌داند (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۳).

۴. تحلیل‌گریزی و باور به امر قدسی و فرازمینی

باید بپذیریم که نظام التواریخ نیز مانند دیگر آثار تاریخی این دوره و یا هر دوره‌ای ویژگی‌هایی دارد؛ ویژگی‌هایی که خواسته یا ناخواسته، ارزش تاریخی آن را تا اندازه‌ی زیادی آسیب‌پذیر کرده است. اصولاً معرفت تاریخی و تاریخ‌نویسی در ایران، از همان آغاز با موانع و دشواری‌هایی مواجه بوده است. این موانع با نظام حاکم بر ذهن مورخ، خاستگاه شغلی و فکری او، جایگاه تاریخ و تاریخ‌نویسی در میان علوم، ماهیت وابسته آن به دستگاه قدرت و سیاست و ساختار اجتماعی و فرهنگی جامعه در ارتباط بوده است (قدیمی قیداری، ۶۳: ۱۳۹۲-۶۴). یکی از این موانع، تأثیرپذیری شدید مورخان اسلامی از علم حدیث و کلام است (قدیمی قیداری، ۱۳۹۲: ۶۵-۶۶). بیضاوی نیز با توجه به چارچوب اشعری‌گرایانه خود در فقه، در واقع در زمره همین مورخان به شمار می‌رود که تاریخش را عمدتاً به گزارش و نقل رویدادها تنزل داده است. لازم به ذکر است اشعری‌ها بر خلاف معتزله در فقه که گرایش عقل محور دارند، عمدتاً رویکردی حدیث محور دارند. در حقیقت نظام معرفتی بیضاوی، با این مجموعه از عقاید، تفکرات، آموخته‌ها تعریف می‌شود. در واقع اعتقاد به قضا و قدر الهی در رویدادهای تاریخی، علت‌یابی شکست‌ها و پیروزی‌ها و مسائلی از این دست در آثار وی ناشی از امکانی است که عقایدش برایش در مواجهه با تاریخ فراهم کرده‌اند.

باور به امر قدسی و فرازمینی و همچنین عدم تتبع و جستجو در منابع و شواهد تاریخی که البته در آثار اغلب مورخان ایرانی و اسلامی وجود دارد، باعث می‌شود که بیضاوی در انبوهی از چرایی مسائل و رویدادها، عطش خواننده را فرونشانند و در بسیاری موارد به عبارت‌هایی چون: «الله اعلم»، «والله اعلم و احکم»، «العلم عندالله» بسنده نماید (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۱-۳۵-۵۵-۵۶-۶۸-۱۱۴). این مسئله یکی از عمده‌ترین معایب تاریخ‌نگاری ایران، از قرن ۸ ه. ق به بعد به شمار می‌رود (بهار، ۲/۱۳۳۷: ۱۸۰-۱۸۱). نویسندگان قرون میانه در عصری زندگی می‌کردند که هنوز استدلال و خردگرایی بر تفکر اجتماعی آنان حاکم نشده بود؛ بنابراین اعتقاد داشتند که جریان تاریخ و متعاقب آن، تغییرات اجتماعی حاصل و پیامد مستقیم اراده خداوند است (بلک و

مک‌راید، ۱۳۹۰: ۴۱). واگذار کردن خواننده به عبارتهای یادشده، نگاه شریعت‌مدارانه و مشیّت-گرایانه بیضاوی را، بلافاصله در ذهن متبادر می‌کند. تحصیلات دینی و مذهبی، حضور و شناخته شدن وی در منصب قضاوت، در تکوین نگره شریعت‌مدارانه وی، تأثیر بسزایی داشته است. شاید به همین خاطر است که بخشی از کتاب خود را به تاریخ علماء، انبیاء و صلحان، اختصاص داده است؛ البته این موارد، عمدتاً در لایه‌های درونی و پنهانی نوشته‌هایش تجلی یافته است.

۵. غیبت توده‌ها در جریان تاریخی

در نظام فکری و معرفت تاریخی بیضاوی، مردم و توده‌ها جایی ندارند و نویسنده از نقش و کنش آن‌ها، در فعل‌وانفعالات و تحولات تاریخی، سخنی به میان نمی‌آورد. آنچه در این تاریخ موضوعیت دارد تاریخ‌نگاری سلسله‌ای از انبیاء، خلفاء، پادشاهان و امرا است که با ترتیبی زمانی و در بیشتر موارد فهرست‌وار، از جلو چشمان خواننده می‌گذرند.

هر دوره تاریخی و هر گروه اجتماعی ارزش‌ها و معانی متمایز خود را دارد (مولکی، ۱۳۷۶: ۲۸). تعلق بیضاوی به خاندانی عالی‌رتبه و ذی‌نفوذ - آن‌هم در عرصه قضاوت - از وی فردی نخبه‌گرا ساخته است. نگرش نخبه‌گرایانه وی باعث می‌شود تا پادشاهان، امراء و خاندان‌های اصیل و ممتاز را در روند تحولات سیاسی و اجتماعی مؤثر بداند (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۳۲-۱۳۳). این نوع نگره باعث می‌شود تا از ولی‌نعمت‌های خود آباقا و امیر سونجاق، با لحنی مداهنه‌گر و اغراق‌آمیز یاد کند:

«این زمان پسر او آباقا خان پادشاه ایران و بلاد روم به عدل و رأفت میلی تمام دارد و درباره مسلمانان عنایتی وافر - مدار ملک او بر امیرکبیر سوغنچاق زید عدله - است که نایب او حاکم مطلق است به تخصیص فارس و بغداد بدو تعلق دارد و سیرتی پسندیده و منقبت و معدلتی هر چه تمام‌تر دارد و بر زبان همگان شکر و مدح او جاری است» (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۳۲).

قاضی بیضاوی، در ارتباط با فواصل سال‌های هجوم چنگیزخان (۶۱۶ ه. ق) تا استقرار هلاکو در ایران (۶۵۴ ه. ق) سخنی - هرچند به اختصار - به میان نمی‌آورد و این بخش پرتلاطم و سیاه تاریخ ایران را که مغولان در هر گوشه‌ای از خاک این مرزوبوم، جوی خون راه می‌انداختند را مسکوت باقی می‌گذارد. وی تنها به آوردن این چند عبارت بسنده می‌نماید:

«مقدم و مقتدای ایشان چنگیزخان بود و در سنه اربع عشر و ست مائه لشکر او بر خوارزمشاه خروج کردند و از اولاد او اکثر ممالک ترک و ختا و ایران‌زمین گشودند و ممالک ملوک را مسخر کردند و از اولاد او که در ایران‌زمین حکم کردند و ممالک گشودند هولانگوخان بود» (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۳۲).

شاید این مدعا پیش کشیده شود که بیضاوی در زمانه‌ای می‌زیست که نیم‌قرنی از حمله مغول گذشته بود و دولت ایلخانان توانسته بود یک آرامش و ثبات نسبی را در ممالک تحت تصرف خود، به وجود بیاورد؛ لذا زندگی تا اندازه‌ای جریان طبیعی خود را بازیافته بود و زخم‌ها و تبعات ناشی از حمله مغول در خاطر مردم در بوتۀ فراموشی قرار گرفته و رنگ باخته بود. یا اینکه بیضاوی به خاطر استقرار در فارس و دور ماندن از تبعات حمله مغول، متوجه وخامت اوضاع نبوده است. در هر حال یک مورخ چه به علت دوری از وقوع حادثه و یا هر دلیل دیگری، نمی‌تواند نسبت به مصائب و پیامدهای یک فاجعه وحشتناک و تکان‌دهنده انسانی، بی‌اعتنا باشد. این بی‌اعتنایی چیزی نیست که خواننده هر دوره‌ای، به راحتی از کنار آن بگذرد؛ جز اینکه این‌گونه استنباط کند که بیضاوی در تدوین تاریخش به دنبال چرایی و تحلیل حوادث نبوده و از تاریخ به عنوان ظرفی برای ترویج نگاه دینی خود بهره برده است.

۶. توجه به تاریخ محلی فارس

یکی دیگر از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری بیضاوی، توجه وی به تاریخ محلی فارس است. تاریخ بیضاوی علی‌رغم اینکه یک تاریخ عمومی است به دودمان‌های محلی فارس از جمله سلغریان نیز توجه ویژه‌ای نشان داده است. در زمان بیضاوی سلغریان هنوز تحت سلطۀ ایلخانان بر فارس حکومت می‌کردند. تعلق خاطر و علاقه بیضاوی به فارس، به عنوان زادگاهش و همچنین شناخت و آگاهی وی از عظمت آن به عنوان یکی از مراکز بزرگ تمدن و فرهنگ ایران، موجب شده تا عنایت و توجه ویژه‌ای به تاریخ فارس (سلغریان) نشان دهد. بیضاوی با تفصیل بیشتری به تاریخ سیاسی این خاندان در فارس می‌پردازد و از اقدامات فرهنگی و عمرانی آنان چون ساختن رباط‌ها، مساجد، پل‌ها و... سخن به میان می‌آورد (بیضاوی: ۱۱۹: ۱۳۸۲ - ۱۲۸). برای نمونه درباره اقدامات عمرانی اتابک مظفرالدین قتلغ‌خان ابوبکر بن سعد و تشویق بزرگان و اعیان دولتش به این امور می‌نویسد:

«...و از آثار او آن است که اربطه و معابر و مدارس و مساجد شیراز که خراب گشته بود تمامت مأمور گردانید او رباط شیخ کبیر ابوعبدالله الخفیف را عمارتی نیکو کرد و دارالشفائی نیکو در شیراز بساخت و بسیار رباط‌ها و

بقعه‌های خیر در اطراف بنا کرد مثل رباط مظفری بیضا و رباط مظفری ابرقوه و مظفری فاروق و رباط مظفری سربند [و پولی که بر بند میناست] و رباط مظفری خایز که بر سر راه سواحل است [و در شهر، سقایه مظفری و بازارها و خانه‌ها بنا کرد] و به موافقت او جمله اعیان مملکت و ارکان دولت بقعه‌ها ساخته‌اند» (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۲۴).

این بخش از اطلاعات بیضاوی می‌تواند اطلاعاتی تازه و درخور، در اختیار پژوهشگران و محققان در حوزه‌های فارسی‌شناسی و تاریخ محلی، بگذارد. بیضاوی درباره علت توجه‌اش به اتابکان سلغری می‌نویسد:

«سلغریان اگرچه در فسحت مملکت مساوی ایشان نبوده‌اند اما به سبب آن‌که فارس داشته‌اند که دار الملک اصلی ایران است و نیز در تشدید قواعد خیرات و تأیید معاهد میرات از همگان برگزیده‌اند و اتابک سعد بن ابوبکر بن سعد - رحمه‌الله علیه - که قطب این دودمان است بر سر آمده چنانچه همگان بر تقدم و بزرگواری او اتفاق کرده‌اند، و نیز حقوق رعایت و تربیت ایشان اباعن جد ثابت و لازم گشته نخواستیم که این کتاب از مآثر ایشان معطل بماند» (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۸۶).

شاید پرداختن به تاریخ سلغریان تنها به علاقه محلی بیضاوی نبوده؛ بلکه تداعی‌کننده اعتبار ایرانی و اسلامی آن‌هاست. هرگاه که فرصتی پیش بیاید بیضاوی یادآوری می‌کند که قلمرو آنان (فارس)، کانون باستانی پادشاهان ایران بوده است (ملویل، ۱۳۸۷: ۱۹).

۷. نثر موجز و ایضاحی

در بررسی و شناخت تاریخ‌نگاری بیضاوی، نباید عنصر زبان را از قلم انداخت. از دیگر ویژگی‌های قابل تأمل در کتاب نظام التواریخ که مربوط به زبان و سبک آن است؛ نثر موجز، ساده، سلیس و روان آن است. اگرچه میزان قابل توجهی لغات و واژگان عربی در نثر بیضاوی رسوخ یافته است؛ اما وی علی‌رغم اشراف بر این زبان، چندان هم مرعوب آن نشده است. با هجوم مغولان و تسلط آنان بر امور و ساختار سیاسی و اداری کشور، حجم قابل تأملی از واژگان و اصطلاحات قومی و زبانی آنان، به فرهنگ و زبان ایرانی راه یافت.^(۳) دامنه رسوخ و نفوذ این لغات، طبیعتاً به عرصه ادبی و تاریخی این دوره هم کشیده شد. در نتیجه ورود این کلمات بیگانه و غریب به متون ادبی و تاریخی این دوره چون: تاریخ جهانگشا، تاریخ جوامع التواریخ و تاریخ وصاف امری اجتناب‌ناپذیر بود. با این همه واژگان ترکی و مغولی به‌ندرت در کتاب نظام التواریخ، دیده می‌شود. نثر بیضاوی، ایضاحی و از تکلف، پیچیده گویی، اطناب و درازگویی‌های مرسوم، بسیار فاصله گرفته است؛ به‌طوری که ملک‌الشعرا بهار در کنار خواجه رشیدالدین

فضل‌الله همدانی، حمدالله مستوفی، ابوسلیمان بناکتی، محمد بن علی شبانکاره‌ای و هندوشاه نخبجوانی، از وی به عنوان مورّخی «پاکیزه نویس» یاد کرده است (بهار، ۱۳۳۷/۳: ۱۷۹ و صفا، ۱۳۶۷: ۲۳۶-۲۳۷)؛ اما متأسفانه این سنت نیک در نثر فارسی به دست فراموشی سپرده شد و بعد از آن سستی، سهل‌انگاری و عدم توجه به اصلاح و علاج نثر پدیدار گردید.

۸. نتیجه

پیش‌ساختار فهمی و معرفتی قاضی بیضاوی که در قالب باور به فقه شافعی و گرایش کلامی اشعری تجلی یافته است، در کنار جایگاه بیضاوی به عنوان قاضی القضاة و مفسر قرآن، منجر به تقدم فقه، کلام و تفسیر بر دانش تاریخی در نظام التواریخ شده است. از این رو دانش تاریخ نتوانسته حضوری اصیل و چشمگیر در نظام فکری و معرفتی وی داشته باشد. با این‌همه برخی از ویژگی‌های تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری بیضاوی با مواردی چون: باور به امر قدسی و فرازمینی، مشیت‌گرایی و همچنین نخبه‌گرایی، به عنوان حرکت در تاریخ، پی‌ریزی شده است. باور به قضا و قدر الهی در رویدادهای تاریخی، علت‌یابی شکست‌ها و پیروزی‌ها و مسائلی از این دست در آثار وی، برانگیخته از امکانی است که باورهایش در مواجهه با تاریخ، فراهم کرده‌اند. بیضاوی با توجه به نگاه اشعری و با تکیه بر نظام تاریخ‌نگاری خود، متأثر از شیوه تاریخ‌نویسی بسیاری از مورخان اسلامی که تاریخ را نقل روایت و گزارش می‌دانستند، روش تاریخ‌نگاری خود را شکل می‌دهد. وی عمدتاً به نقل اخبار و رویدادها بسنده می‌کنند؛ هرچند در برخی مواقع تحلیل و ارزیابی خود را نیز از مسائل به دست می‌دهد. بیضاوی در نظام التواریخ، در حد امکان تلاش نموده است ترتیب زمانی رویدادها و حوادث را رعایت کند. از منظر وی تاریخ عرصه عبرت‌آموزی است و پادشاهان، امراء، وزرا و خاندان‌های کهن و دیوانی، تحولات تاریخی را رقم می‌زنند و تاریخ را به پیش می‌برند. از همین روست که مردم و توده‌های اجتماعی در تاریخ وی غائب‌اند و ردی از تأثیر آنان در تحولات زمانه، دیده نمی‌شود.

از دیگر ویژگی‌های تاریخ‌نگاری بیضاوی، توجه وی به تاریخ محلی فارس است. تعلق خاطر و علاقه بیضاوی به فارس و شناخت تاریخی وی از عظمت آن، باعث می‌شود نسبت به سلسله دودمانی اتابکان فارس (سلغریان)، کارهای عمرانی و عام‌المنفعه آنان همچون: ساختن مدارس،

رباط‌ها، دارالشفاء‌ها و ... توجه ویژه‌ای نشان دهد و اطلاعات ارزشمندی را در این باره و همچنین تاریخچه برخی از شهرها و چگونگی پیدایش آنان ارائه نماید.

پی‌نوشت‌ها

۱. برای آگاهی بیشتر درباره تاریخ‌نگاری این دوره و علل رونق آن بنگرید ر.ک مرتضوی، منوچهر، ۱۳۴۱، تحقیق درباره دوره ایلخانان ایران، تبریز: شفق، صص ۳۷۰-۳۷۶.
۲. وی مثلاً در مورد محمد بن بزرگ امید و نیز حسن علی ذکرةالسلام (حسن دوم) می‌نویسد: به حکم وصیت پدر پادشاهی یافت و قائم‌مقام او گشت و قدم بر مشایعت او استوار داشت. او را پسری بود حسن نام و به‌غایت بد اعتقاد بود و پنهانی پدر به مناهی مشغول شدی و مردمان را نیز رخصت دادی و قرآن مجید را تأویل باطل کردی و سخن‌ها گفتی که مردم را از آن شگفت آمدی و به تعویض دعوت امامت کردی. پس پدرش آگاه شد و مردمان را جمع کرد و گفت که حسن پسر من است و ما دیلمی‌ایم و امام نیستیم و هرکس که در حق او اعتقاد امامت دارد کافر است. او را محبوس داشت و مردم را به وی راه نداد و در ربیع‌الاول سنة سبع و خمسين و خمس مائه وفات یافت. حسن بن محمد چون پدرش درگذشت او به حکم وراثت بر جای پدر نشست و بنیاد الحاد نهاد و در هفدهم رمضان سنة تسع و خمسين و خمس مائه مردم را جمع کرد و نماز عید بگذارد و خطبه کرد و نامه‌ای بیرون آورد و گفت امام مخفی این نامه به من نوشته است و تکلیف از خلق برداشته است؛ و در ربیع‌الاول سنة سبع و ست مائه درگذشت (بیضاوی، ۱۳۸۲: ۱۱۶-۱۱۷).
۳. برای آگاهی بیشتر درباره رسوخ واژگان ترکی و مغولی در زبان فارسی بنگرید به: بهار، محمدتقی «ملک‌الشعرا»، ۱۳۳۷، سبک‌شناسی، ج سوم، تهران: امیرکبیر، صص ۱۰۴-۱۰۵.

منابع

قرآن کریم

- استنفورد، مایکل، ۱۳۸۲، *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران، نشر نی.
- آیینه‌وند، صادق، ۱۳۶۰، *تاریخ در اسلام*، ج اول، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
- الأسنوی، جمال‌الدین عبدالرحیم، ۱۴۱۶ هـ ق / ۱۹۹۶ م) *طبقات الشافعیه*، بیروت، دارالفکر.
- الذهبی، محمدحسین، ۱۳۹۶-۱۹۷۶، *التفسیر و المفسرون*، بیروت، دار الحیاء التراث العربی.
- براون، ادوارد، ۲۵۳۷، *تاریخ ادبی ایران*، ترجمه و حواشی از علی‌اصغر حکمت، ج ۳، تهران، امیرکبیر.
- بلک، جرمی، مکرایلد، دونالد م، ۱۳۹۰، *مطالعه تاریخ*، ترجمه دکتر محمدتقی ایمان‌پور، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.

- بهار، محمدتقی «ملک‌الشعرا»، ۱۳۳۷، *سبک‌شناسی*، ج سوم، تهران، امیرکبیر.
- حاج منوچهری، فرامرز، *ذیل بیضاوی، دانشنامه جهان اسلام*، ج ۵، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی.
- حسن‌زاده، اسماعیل، ۱۳۸۸، «بینش و روش در تاریخ‌نگاری عتبی»، فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا (س)، سال نوزدهم، دوره جدید، شماره سه، پاییز ۸۰، پاییز ۱۳۸۸، صص ۹۲-۵۹.

- خوانساری، میرمحمد باقر، ۱۳۶۷، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، تهران، چاپ سنگی.
- رضوان، هادی، ۱۳۸۸، «بررسی آرای کلامی قاضی بیضاوی در تفسیر انوارالتزیل و اسرارالتأویل»، *مجله آینه معرفت*، علمی - پژوهشی، شماره ۱۸، بهار ۸۸، صص ۱۵۶-۱۲۵.
- ریپکا، پروفیسور یان، ۱۳۶۴، *ادبیات ایران در زمان سلجوقیان و مغولان*، ترجمه یعقوب آژند، تهران، گستره.
- ساوجی، ابوالفضل بن فضل‌الله، ۱۳۳۸ ق. *دانشوران ناصری*، شرح حال ششصد تن از دانشمندان نامی، قم، موسسه مطبوعاتی دارالفکر.
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۷، *تاریخ ادبیات ایران*، تلخیص محمد ترابی، ج ۲، تهران، فردوس.
- قاضی بیضاوی، ناصرالدین عبدالله بن عمر، ۱۳۸۲، *نظام التواریخ*، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- _____ ۶۷۴ هـ ق.، *نظام التواریخ*، شامل خصوصیات تاریخ ایران از ابتدا تاریخ تا هجوم مغول بخصوص قهستانیان یا ملاحده، به تصحیح و اهتمام بهمن میرزا کریمی، بی‌جا، شرکت مطبوعه فرومند و اقبال و علمی.
- _____ ۱۹۸۲ م، *الغایة القصوی*، به کوشش علی محیی‌الدین قره داغی، قاهره.
- _____ ۱۴۱۸-۱۹۹۸ م، *تفسیرالبیضاوی*، ج اول، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- قدیمی قیداری، عباس، ۱۳۹۲، «درآمدی بر موانع و دشواری‌های تاریخ‌نویسی در ایران با تأکید بر عصر قاجار». *تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*. فصلنامه علمی - پژوهشی علوم انسانی، س ۲۱، ش ۲، پیاپی ۱۳۹۰، پاییز و زمستان، صص ۶۳-۸۶.
- مرتضوی، منوچهر، ۱۳۴۱، *تحقیق درباره دوره ایلخانان ایران*، تبریز، شفق.
- مستوفی، حمدالله، ۱۳۳۹، *تاریخ‌گزیده*، مقدمه عبدالحسین نوایی، تهران، امیرکبیر.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۶۲، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- مفتخری، حسین، ۱۳۸۹، «توصیف، تبیین و تفسیر در تحقیقات تاریخی» *نشریه اطلاع‌رسانی و کتابداری*، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، شماره ۱۴۶، تیر ۱۳۸۹، صص ۲-۱۳.
- _____ ۱۳۹۱، *مبانی علم تاریخ*، تهران، سمت.
- مک کواری، جان، ۱۳۹۳، *مارتین هایدگر*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، تهران، هرمس.
- ملویل، چارلز، ۱۳۷۸، «از آدم تا آباقا: برقراری تازه در تاریخ توسط قاضی بیضاوی»، ترجمه محمدرضا طهماسبی، *مجله آینه میراث*، سال ششم، شماره چهاردهم، صص ۳-۲۶.
- مولکی، مایکل، ۱۳۷۶، *علم و جامعه‌شناسی معرفت*، ترجمه حسین کچویان، تهران، نی.
- کریمی نیا، مرتضی، ذیل بیضاوی، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱۳، تهران، مرکز نشر دائرةالمعارف اسلامی.
- واعظی، احمد، ۱۳۸۰، *درآمدی بر هرمنوتیک*، تهران، موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- وصاف، عبدالله بن فضل‌الله، ۱۳۸۳، *تاریخ وصاف*، تحریر عبدالمحمد آیتی، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- هارتناک، یوستوس، ۱۳۸۷، *نظریه معرفت در فلسفه کانت*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران، هرمس.

Kohlberg, E., 1985, "*BAYZĀWĪ, NĀṢER-AL-DĪN*" Encyclopadia Iranica, New York: Bibliotheca Persica Press, Vol. IV, pp. 15-17.